



بهر آزادی در حلقه، هر زنجیر است
تقل هم آهسته است،
تقل یعنی که کلیدی هم هست
تقل یعنی که کلید.

۲۱۹

روزگارنو

نصرت رحمانی

ماهنامه بهمن (دلو) ۱۳۶۶ - دفتر دوازدهم (حال شم)

xalvat.com

معمای ولایت فقیه!

آنجا که رئیس جمهوری

هم حاج و واج می ماند!



ابوالحسن بنی صدر: "جلسه تاریخی ۲۵ اسفند ۱۳۵۹"

+ اعلامیه سنجانی و اصلاحیه خمینی

+ قره باغی! قصه بیغام خمینی و پیام فروهر



ماهنامه بهمن ماه (دلو) - شماره دوازدهم (سال ششم) روزگار نو

حاری خیرها و بیخامدهای دی ماه ۱۳۶۶ هجری شمسی
از ۲۲ دسامبر ۱۹۸۷ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۸۸ میلادی

صفحهها	نویسندگان	عنوانها
۲	سردبیر	روزگار نو و یئگی دنیا (فتح باب)
۴	اسمعیل پیروالی	"جمهوری" اسلامی و مستی و راستی! (بای بسم الله)
۸		ایران در ماهی که گذشت (مجموعه‌ای از گزارشهای مختلف)
۲۰		در لابلای رویدادهای جهان (بررسی‌هایی از وقایع مهم ماه)
۲۲		شنیدنیها ، دیدنیها ، خواندنیها
۲۵	جعفر راشد / اسمعیل پیروالی	باید در فکر تشکیل یک کنگره‌مگانی بود
۲۸	سید محمد علی جمالزاده	تفکراتی درباره این جهان اکبر!
۳۳	گل آقا	بالاخره یک روز می‌زنم!
۴۳	م. نظری	از نامه‌های تلخ.....
۴۷	الف. آویشن	مقاومت زبانی در ایران
۵۳	سرشار	مسئله‌ای به نام "نام"
۵۴	ابوالحسن بنی‌صدر	جلسه تاریخی ۲۵ اسفند ۱۳۵۹
۶۲	فریدون مشیری	خروش فردوسی
۶۴	امیرالدین افتخار	آنجا که کلیسا یا چپا و لگران.....
۶۹	ترجمه هومن	نگاهی به زیر آتششان
۷۶	بیژن	وقایع اتفاقیه
۸۵	باشاد	قصه پز قصه من و ایران من
۹۰	س. شهرزاد	انتخابات ریاست جمهوری فرانسه
۱۰۲		تازه‌های کتاب

xalvat.com

کارنگار تورهای روی جلد و پشت جلد از مجله "اکسپرس" چاپ پاریس



جلسه تاریخی

۲۵ اسفند ۱۳۵۹

xalvat.com

در میان کتاب‌های متعددی که طی چند سال اخیر درباره اوضاع و احوال ایران منتشر شده است، می‌توان دو کتاب را در سری یگدیگر قرار داد که یکی از آنها کتاب "خیانت به امید" است که آقای ابوالحسن بنی‌صدر آن را در تیر و مرداد ۱۳۶۰، در روزهایی که در تهران پنهان شده بود، به عنوان وصیت به نسل جوان شروع کرده و بعد از رسیدن به پاریس، در پنجم مهر ماه ۱۳۶۰ (۲۷ سپتامبر ۱۹۸۱) آن را به پایان رسانده و سال بعد آن را در قطع کوچک با قریب ۵۰۰ صفحه انتشار داده است. و کتاب دیگر، کتاب "عائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹" یا ظهور و سقوط ضد انقلاب می‌باشد که آن را دادگستری جمهوری اسلامی در قریب هزار صفحه بزرگ منتشر ساخته است.

در کتاب اول، آقای بنی‌صدر یک تنه کوشیده است که یگایک دست اندر کاران رژیم جمهوری اسلامی، بخصوص بتیانگذارش را بر صندلی اتهام بنشانند و آنها را خائن به انقلاب معرفی کنند زیرا که آرزوهای دور و دراز یک ملت را، برای وصول به آزادی و برادری و برابری و نیز دستیابی به حکومت قانون و افتادن به شاهراه پیشرفت و ترقی، بر باد داده‌اند. و در کتاب دوم، رژیم کوشیده است این اولین

روزگار نو ————— بهمن ۱۳۶۶

رئیس جمهوری را یک ضد انقلابی معرفی کند که می‌خواست تیشه به ریشه ملاها بزند و با کمک مجاهدین خلق و سایر گروهها، خمینی و اعوان و انصارش را از میدان بدر کند. اوچ هر دو کتاب، ماجرای چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ است — سالگرد درگذشت محمد مصدق — که رئیس جمهوری به این مناسبت در محوطه دانشگاه تهران میثینگی برپا کرده بود و جماعتداران حزب‌اللهی به آن میثینگ حمله بردند و درگیری‌هایی بوجود آوردند که تحقیقات درباره آن ماهها ادامه یافت و همین حادثه منجر به تشکیل جلسه ۲۵ اسفند ۱۳۵۹ در جماران شد که در آن جلسه، در حضور خمینی، همه دستها را رو کردند و آنچه چند ماه بعد روی داد، از جمله فراری شدن رئیس جمهوری، انفجار باشگاه حزب جمهوری اسلامی و کشته شدن بهشتی و متجاوز از هفتاد تن دیگر از دست اندرکاران رژیم و بعد انفجار مقر نخست وزیری و از بین رفتن باهنر و رجائی، همه و همه از آن جلسه سرچشمه می‌گرفت، جلسهای که در عصر جمهوری اسلامی، در حکم یک مقطع به حساب می‌آمد و زمینه سازی می‌کرد تا خمینی و اعوان و انصارش بتوانند مواضع قدرت را یکجا از چنگ آنتهایی که "تا پاپ" می‌شناختند، بیرون بکشند.

ما شرح آن جلسه را از کتاب "خیانت به امید" ابوالحسن بنی‌صدر و اعلامیه خمینی را از کتاب "فائده چهاردهم اسفند ۱۳۵۹" وزارت دادگستری جمهوری اسلامی، در اینجا آورده‌ایم تا بنوبه خود بتواند مکمل گزارشاتی باشد که شش سال است ما، ماه به ماه در دسترس خوانندگان خود می‌گذاریم.

xalvat.com

..... وقتی در اطاق آقای خمینی جمع شدیم، آقای خمینی بر نیمکت (کاناپه) نشسته بود. من و آقای مهندس بازرگان روی همان کاناپه در کنار او نشستیم. آقایان رجائی، بهشتی، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی و علی خامنه‌ای و احمد خمینی بر کف اطاق نشستند.

آقای خمینی اینطور شروع کرد: من از شما دعوت کردم بیایید اینجا و از شما بپرسم تا کجا می‌خواهید بروید؟ آیا تصمیم دارید تا نابودی جمهوری اسلامی پیش بروید؟ به من روی کرد و گفت شما آقایان را به بحث آزاد در تلویزیون دعوت کرده‌اید، می‌خواهید بروید یکدیگر را فاسد معرفی کنید و مردم ایران و دنیا بگویند این رژیم آدم ندارد، عده کمی هم که هستند ثابت کردند که فاسد هستند. من نمی‌توانم این وضعیت را تحمل کنم، باید تکلیف معین کنم...



روزگار نو بهمن ۱۳۶۶

آقای هاشمی رفسنجانی بعد از او شروع کرد و گفت: آقای بنی صدر مجلس و شورای قضائی و شورای نگهبان و دولت را قبول ندارد. می خواهد همه چیز در دست خودش باشد. او باید بطور علنی و رسمی این مقامات را به رسمیت بشناسد، شورای نگهبان حدود اختیارات او را معین کند. مقداری را کرده است و بقیه را هم معین کند و او در همان حدود بماند، ما هم از او به عنوان رئیس جمهور احترام می کنیم.

من گفتم: مجسمه ای می خواهید که وجودش زشتی های کار شما را تا حدودی بپوشاند.

او پاسخ داد: می خواستید رئیس جمهور نشوید. نخست وزیر بشوید! من به آقای خمینی رو کردم و گفتم: راست می گوید، هیچیک از این "نهاد"ها را قانونی نمی دانم.

xalvat.com

خمینی گفت: خیر قانونی هستند.

گفتم: خیر غیر قانونی هستند. از همان روز که شما خود، قانون اساسی خود ساخته را زیر پا گذاشتید رژیم خویش را سرنگون ساختید، مثل این رژیم به مثل سلیمان نمی ماند، مرده است. کسی باور نمی کند مرده باشد، اما موربانها هستند، پای عصا را می خورند و رژیم بر زمین می افتد. شما شورای قضائی را برخلاف قانون اساسی تشکیل داده اید. چرا که قانون می گوید رئیس دیوان کشور و دادستان کل باید با شور قضات دیوان کشور منصوب شوند، و شما با آنها مشورت نکردید.

آقای بهشتی گفت: بله ایشان ما را قانونی نمی دانند و از اول همین دعوا را با ما دارند و تصدیق می فرمائید که با این ترتیب نمی شود با ایشان همکاری کرد.

آقای خمینی گفت: خیر مطابق قانون عمل کرده ام. می خواستید قبلاً از من بپرسید تا به شما بگویم که قضات دیوان کشور آمدند اینجا و به این دو نفر آقایان راضی بودند.

دیدم دروغ می گوید و به هنگام ورود به خانه اش خود را آماده کرده بودم نه حجب بخرج بدهم و نه مسامحه کنم و نه اغماض، طوری که قال قضیه گنده شود و از آنجا که بیرون می آیم با خیال راحت به دنبال اداره جنگ بروم و یا استعفا کنم، از اینرو گفتم: اینطور نیست. قیافه اش را درهم کشید. اعتنا نکردم و ادامه دادم: شما آقایان را نصب کردید. هر دو از پیش می دانستند که به این مقامها منصوب می شوند و در شورای انقلاب، آقای بهشتی اتخاذ تصمیمی را به بعد موکول کرد تا "امسری همین روزها انجام بگیرد"، بعد با روشنی بیشتری بتوان تصمیم گرفت. پس از نصب، من به آقایان گفتم شما قانونی نیستید چون طبق قانون اساسی نصب نشده اید. آقای بهشتی برای اینکه صورتی به این انتصاب بدهد، عده ای از قضات دیوان کشور را به اینجا آورد تا ما خود به حیا بشوند و در حضور شما به توییپی، به این انتصاب صورت قانونی بدهند. اما شما نخواستید به صورت قانونی هم



روزگار نو _____ بهمن ۱۳۶۶

پایبندی نشان دهید و حرفی شگرف زدید، گفتید در انتصاب آقایان به شور
محتاج نبودماید، چرا که شور وقتی معنی پیدا می‌کند که علم حاصل نباشد.
نزد من علم به صلاحیت آقایان حاصل بود. گذشته از اینکه شما قاضی
نبوده‌اید و بنابراین، علم بر اینکه از این آقایان قضاوت ساخته می‌شود یا نه
نمی‌توانستید داشته باشید، گذشته از اینکه به قول ملاصدرا علم به اشخاص،
احاطه‌ای همه جانبه می‌خواهد که حاصل نمی‌شود و بنابراین شور لازم بوده
است. قانونگذار این دو تن را همکار برای قضات دیوان کشور و همه قضات
می‌خواسته است، آنها باید ببینند چه کسانی با مشخصاتی که قانون اساسی
می‌گوید، در خور این دو مقام هستند و پیشنهاد کنند، گذشته از این، این
آقایان فاقد صفاتی هستند که قانون اساسی برای متصدیان این دو مقام قرار
داده است.

xalvat.com

آقای بهشتی گفت: بله ایشان ما را بی‌دین می‌دانند.
گفتم: همینطور است. در خانه آقای موسوی اردبیلی گفتم شما دین
ندارید. پشت سر که نگفتم.

آقای خمینی لبخند به لب آورد. و من ادامه دادم: این آقایان
مجنهد نیستند. اگر تشخیص با شما است و خود بخود آنها را مجنهد
می‌دانید، سابقه قضائی ندارند. عدالت هم ندارند و حاضریم این را در
حضور و هم‌اکنون ثابت کنم. پس انتصابشان قانونی نیست. من این مطلب را
به شما هم گفته‌ام و هم نوشته‌ام. چطور می‌فرمائید می‌خواستید برسید تا
بگویم؟ اما سه تن دیگر از اعضای شورای قضائی نیز صفات لازم را ندارند و
به رأی قضات نیز انتخاب نشده‌اند. بدین لحاظ این شورای قضائی قانونی
نیست. اما شورای نگهبان نیز به دلیل اینکه نیمی از اعضایش را این شورای
قضائی معرفی کرده است، قانونی نیست. اما مجلس با انتخابات قلابی
تشکیل شده است. دلیلش عدم مشارکت مردم در این انتخابات است. به
قول خودشان بر روی هم ۲۸ درصد مردمی که حق رأی دارند در دور دوم
بیشتر در این انتخابات شرکت نکرده‌اند. پس این مجلس معرف حداکثر ۱۵
درصد رأی‌دهندگان بیشتر نیست. اگر هم انتخاباتش صحیح بود، مجلس به
عنوان نماینده اکثریت مردم نبود. علاوه بر این در انتخابات مجلس ثقل
هم بسیار کرده‌اند.

و دولت آقای رجائی تحمیل است. شما و این آقایان، از طریق شما
تحمیل کرده‌اند. دلیل اینکه این آقایان نه مکتبی است نه قانونی، همین است
که می‌داند برخلاف قانون تحمیل شده است و باز پذیرفته است. آقای میسر
سلیم حس احترام به قانون داشت. گفت اگر رئیس جمهوری نپذیرد، من
نخست وزیری را نمی‌پذیرم. و بر فرض که تحمیلش اشکال قانونی نداشته
باشد، برخلاف قانون اساسی با آمریکا، یا پادرمیانی الجزایر، قرارداد
خائنانه امضاء کرده است. از قرار گفته الجزایری‌ها، به تذکرات آنها نیز
ترتیب اثر نداده و به جد از آنها خواسته‌اند به همین ترتیب شکنج کار را



روزگار نو ————— بهمن ۱۳۶۶

تمام کنند، گذشته از زیان مالی عظیمی که به کشور زده است و با رفیقش اموال این مردم را به آمریکا بخشیده است، قانون اساسی را در بسیاری از اصولش نقض کرده است و باید استعفا کند و تحت محاکمه قرار بگیرد.

آقای خمینی دید راه فرار ندارد، اگر قوای قانون اساسی باشد باید حضرات همه موخص بشوند و زحمانی که برای استقرار "استبداد فقیه" کشیده شده است، بر باد برود، گفت: از حالا به بعد مطابق قانون عمل کنید، گفتم: همه مقدمات را چیدماند و همه "نهاده" ها را در دست گرفته اند، از حالا به بعد مجلس و شورای نگهبان در دستشان است و به هر کار خود لباس قانون می پوشانند.

آقای خمینی گفت: بله شما آدم صادق و ساده ای هستید، به اوضاع ایران نیز وارد نبودید، از اروپا آمده بودید، اوضاع را نمی شناختید، آقایان زرنگ بوده اند و مواضع را گرفته اند و آمده اند جلو...

گفتم: شما بی لطفی می کنید، آقایان نگرفته اند بیایند جلو، شما به تصرف آنها داده اید، حالا کاری ندارد، شما اعلام بی طرفی و سکوت کنید به مدت یک هفته، حتی سه روز، اگر آقایان توانستند سر کارهایشان بروند، معلوم می شود آقایان زرنگ هستند، با یک ارتش بدون اسلحه کافی، در برابر لشکر عراق ایستادم، چطور از پس آقایان بر نمی آیم؟ شما نمی گذارید.

آقای خمینی گفت: پس چاره چیست؟ پس بیایید همه استعفا بدهید، شروع کرد به مقام هائی را که داده بود پس گرفتن، به هاشمی رفسنجانی که رسید گفت با شما کاری نیست، مقام شما را من نداده ام...

آقای مهندس بازرگان صحبت کرد و گفت باید رفت روی خط نفاهم، و دو پیشنهاد کرد: یکی اینکه یک هیئت بی طرف بوجود بیاید و هر بار، تقصیر از هر طرف واقع شد، بطور کدخدمانشی و مسالمت حل یکنند، و دیگر اینکه "افلا" شورای نگهبان پاره ای از اعضایش تغییر بکنند و بی طرف بشود.

آقای خمینی از پیشنهاد تشکیل هیئت خوش آمد، احمد آقا پسر او نیز پسند کرد و پیشنهاد کرد اداره امور جنگ مطلق با من باشد و دیگران در این کار دخالت نکنند و من هم کاری به کار دیگران نداشته باشم تا جنگ تمام بشود.

آقای خامنه ای و هاشمی با این پیشنهاد مخالف بودند، آقای هاشمی گفت: ما نگرانی داریم، آقای بنی صدر محبوبیت خود را در سپاه و کمیته از دست داده است و در ارتش و شهربانی و ژاندارمری محبوبیت دارد، این امر را برای آینده خطرناک می بینیم، باید فرماندهی ارتش نیز از ایشان گرفته شود.

من خطاب به آقای خمینی گفتم: می بینید وقتی پیغام کردید کار دولت را به مجلس بگذارم و خود به کار نیروهای مسلح بپردازم، گفتم طولی نمی کشد که به سراغ فرماندهی نیروهای مسلح می آیند! و خطاب به آقای هاشمی گفتم: به شما اشتباه گزارش کرده اند، بدنه سپاه همه از صداقت و



روزدار نو بهمن ۱۳۶۶

xalvat.com

اصالت جانبداری می‌کنند و طرفدار من هستند .

آقای بهشتی گفت : آقای بنی‌صدر بگ حسن دارد که همان حسن ، عیب او هم هست . حسن او اینست که تا کاری را موافق عقیده‌اش نیابد نمی‌کند و عیبش در همین حسن است و آن اینست که فکر خود را بزرگ‌ترین فکر قرن می‌داند (نوارش هم موجود است) و برای ماها نیز نه شعور قائل است و نه دین . چطور می‌توان با ایشان همکاری کرد؟

من گفتم : شما فکر می‌کنید روانشناس خوبی هستید و گمان می‌کنید می‌دانید چه بگوئید که در آقا مؤثر شود . اما حرف شما حکایت از آن دارد که نه اهل عقیده‌اید تا بدانید عمل به مقتضای عقیده ، بدون اصل قرار دادن نسبت در اندیشه و عمل ، ممکن نمی‌شود . آدمی می‌باید شور کند تا بتواند موافق عقیده عمل کند ، و نه اهل علم هستید تا بدانید آنچه من گفتمام درباره اندیشه علمی بوده است ، اندیشه‌ای که از توحید مایه گرفته است . اما درباره بی‌دینی ، صحیح است . من گفتم شما دین ندارید و به وطن خویش نیز علاقه ندارید . اقلاً " بگذارید جنگ تمام بشود بعد سر مرا ببرید .

آقای خمینی رو به من کرد که جنگ را شما نمی‌کنید ، من می‌کنم . و خطاب به جمع گفت : آقای بنی‌صدر بسیار به ۱۱ میلیون رأی می‌نازد . از این ۱۱ میلیون اگر ۵۰ هزار غیرمسلمان باشد ، بقیه مسلمانند ، تکلیف شرعی برایشان معلوم می‌کنم ، کار شما تمام می‌شود .

منی‌دانم به این مناسبت با به مناسبت دیگری ، آقای خمینی گفت : من به نصیحت تنها اکتفا نمی‌کنم . من می‌توانم شما را در این اطاق و آقای بهشتی را در آن اطاق یک سال نگه بدارم .

من گفتم : ما را از هم دور نگه بدارید وگرنه آسایش از خانه رخت بر خواهد بست . و همه خندیدند .

مثل اینکه باز آقای مهندس بازرگان صحبت کرد که وضع کشور بحرانی است و باید کاری کرد که مردم از نگرانی بیرون بیایند . و آقای موسوی اردبیلی هم صحبت کرد . تفصیلهائی برای دو طرف شمرد و صحبتی از گروه‌های دیگر ، به یادم نیست با چه عباراتی و به چه منظوری ، به میان آمد که آقای خمینی خطاب به من و آقای مهندس بازرگان گفت : بله شما آقای رجوی را مسلح می‌کنید و آقای بازرگان هم از وکالت مجلس او حمایت می‌کند . من گفتم : مگر حق حیات ندارد؟ زندگانش در خطر بود .

آقای خمینی گفت : به جهنم !

بهر رو ، حرف‌های دیگر هم - گله کردن و تفسیر ناپست کردن به گردن یکدیگر - به میان آمدند که به یادم نماندند . قرار شد آقای خمینی بروند اطاق دیگر و ما بمانیم و کار را به نتیجه برسانیم . پس از رفتن آقای خمینی ، آقای رجائی صحبت کرد و به من گفت : شما حق نیست به امام بگوئید شما نباید خلاف قانون اساسی بکنید ، این انقلاب مدیون ایشان است و هرچه مصلحت بدانند باید بکنند . ایشان مختار هستند به قانون اساسی عمل کنند



روزگار نو بهمن ۱۳۶۶

xalvat.com

یا نکنند .

با برافروختگی به او جواب دادم : شما روضه لازم نیست بخوانید ، دیر به کلاس ریا رفته‌اید و بلد نشده‌اید و دروغ می‌گوئید . شما و جمع شما به هیچ حرف امام اعتنا و عمل نمی‌کنید و این حرف شما هم مثل این می‌ماند که بگوئید نباید به پیامبر گفت شما خود نباید خلاف دینی که آورده‌اید عمل کنید . اگر امام خود به قانون اساسی که به تصویب رسانده است عمل می‌کرد ، شما چگونه جرات می‌کردید برخلاف آن قانون عمل کنید ؟ کار به عصیانیت از دو طرف کشید که ساکت کردند و بعد از گفتگوهای بسیار ، هر کس پیشنهادهائی نوشت که منعکس کننده موضع اجتماعی - سیاسی پیشنهاد دهنده بود و مقاصد بعدی مجربان کودتای خزنده را نشان می‌داد :

من پیشنهاد کردم نهادها قانونی کردند و شورای نگهبان حتما " با تغییر اعضاء ، بی طرف شود و دست کم درباره امور جنگ هیچگونه مداخله و کارشکنی در کار من نشود .

آقای مهندس بازرگان پیشنهاد کرد امور جنگ بکسره به اختیار من باشد و یک هیئت سه نفری تشکیل بشود ، اختلافات را بی سر و صدا حل بکند و در ترکیب شورای نگهبان نیز تغییر داده شود تا بی طرف بشود .

آقایان هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای پیشنهاد کردند که فرماندهی کل قوا از من گرفته شود و به یک هیئت سه نفری واگذار گردد . من همه نهادها را به رسمیت و قانونیت بشناسم و شورای نگهبان وضع مرا از لحاظ اختیارات معلوم کند و در همان حدود عمل کنم .

آقای موسوی اردبیلی پیشنهاد بینابینی داد . آقای احمد خمینی از او خواست که او نیز بنویسد که اداره امور جنگ با من باشد و او هم نوشت . آقای بهشتی پیشنهاد خود را نخواند ، آقای احمد خمینی گفت پیشنهاد او این بود که یک طرف ، از دو طرف ، کنار برود و بگذارد طرف دیگر کارش را بکند .

آقای خامنه‌ای هم در حرفهائی که زد همین نظر را اظهار کرد

x x x

در پایان این جلسه بود که سرانجام خمینی بیانیه زیر را منتشر کرد :

بسم الله الرحمن الرحيم

به اطلاع عموم می‌رساند برای صیانت کشور و جمهوری اسلامی در این موقع حساس و برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین مطالب زیر ابلاغ می‌شود :

۱- معیار در اعمال نهادها ، قانون اساسی است و تخلف از آن برای هیچکس چه متحدیان امور کشوری و لشگری و چه اشخاص عادی جایز نیست و متخلف به مردم معرفی می‌شود و مورد مواخذه قرار می‌گیرد . بنابراین دخالت هر یک از مقامات در امور مربوط به مقامات دیگر برخلاف قانون است و



روزگار نوم..... بهمن ۱۳۶۶

xalvat.com

دخالت کننده به مردم معرفی می گردد .

۲- مقامات فعلی ریاست جمهور، دولت، ریاست دیوانعالی کشور، دادستان کل کشور، مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان قانونی می باشند و کسی حق ندارد در مصاحبه ها و نطق ها و رسانه ها به یکی از این مقامات توهین و یا آنها را تضعیف نماید و متخلف به ملت معرفی و مورد مواخذه قرار می گیرد .

۳- به همان نحو که آقای رئیس جمهور را به فرماندهی کل قوا منصوب نمودم باید ایشان را به این مقام بشناسند و فرماندهان قوای مسلح از ایشان برطبق مقررات اطاعت کنند .

۴- شورای دفاع به نحوی که در قانون اساسی است معمول می شود و نمایندگان اینجانب آقای خامنه ای و آقای چمران می باشند .

۵- مسائل دفاع در شورا مطرح و رسیدگی می شود و پس از تصویب، تصمیم در اجرا با فرماندهی کل قوا است و قوای مسلح باید اوامرشان را اجرا نمایند .

۶- برای رسیدگی به شکایات نسبت به مسائل جنگ و سایر مسائل مورد اختلاف بین مقامات جمهوری اسلامی هیئتی مرکب از یک نماینده از طرف رئیس جمهور و یکی از طرف دیگر و یکی از سوی اینجانب تعیین می گردد که گوشش در حل شکایات نمایند و رأی اکثریت هیئت مذکور معتبر است و در صورت تخلف یکی از مقامات باید متخلف را به مردم معرفی کنند و مورد مواخذه قرار گیرد .

۷- چون در سخنرانی های رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس دیوانعالی کشور و رئیس مجلس شورای اسلامی، گروه های منحرف و مخالف با جمهوری اسلامی توطئه کرده و موجب فساد می شوند، ایشان تا پایان جنگ تحمیلی سخنرانی نکنند. مصاحبه های سالم و سازنده و ارشادی مانعی ندارد .
۸- از آنجا که روزنامه ها و رادیو تلویزیون عاملی مهم برای ارشاد یا تفرقه و نفاق هستند هیئت سه نفری فوق آنها را دقیقاً مورد بررسی قرار دهند در صورتی که دو نفر از هیئت مذکور آنها را مضر تشخیص دهند مراتب را به مردم ابلاغ و به دادستانی کل کشور اطلاع می دهند تا به وظیفه قانونی عمل کند .

۹- اگیدا " از مقامات رسمی خواستارم تا با کمک یکدیگر مشکلات کشور را حل نمایند و برادرانه با یکدیگر همکاری نمایند .

۱۰- ائمه جمعه و جماعات ایدهم الله تعالی در خطبه ها و مناظر و سایر گویندگان گوشش فرمایند که آرامش در کشور برقرار باشد و از هر سخنی که موجب نگرانی مردم و تفرقه شود خودداری نمایند و مردم را در پشتیبانی از ملت و تمام ارگان های جمهوری اسلامی و نهادهای انقلابی و قوای مسلح و مردمی تشویق فرمایند .

والسلام - روح الله الموسوی الخمینی بیست و پنج اسفندماه ۱۳۵۹



روزگار نو

ماهنامهء نثر (قوس) ۱۳۶۸
دفتر دهم - سال هشتم

نهنگدارم ای در طرزان گذشته چو
که گشدم مستانی به وقت درو
و طلب تلوارم چو ب غر زهره بار
چو شخم افکنی بر همان چشم دار
خیم زیرامستان بخورم زینهار
بشورم از زور مستقی روزگار
اگر ملک بر جیم بماندی و بخت
تو را کنی میسر شدن تاج و تخت
چنین است گسردیدن روزگار
سپه سنجی و بد عهد و ناپایداری
سعدی

روز مجنون گذشت و نوبت ماست
- هرکسی پنج روزه نوبت اوست!

xalvat.com

انا لله وانا اليه راجعون



ماهنامه مهر (میزان) - شماره هشتم (سال هشتم) روزگار نو
 هاوی خیرها و پیشامدهای شهریور ماه ۱۳۶۸ هجری شمسی
 از ۲۳ اوت تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۹ میلادی

صفحه ها	نویسندگان	موضوعات
۱	سرمدبیر	روزگار 'روزگار نو'! (فتح باب)
۲	اسمعیل پوروالی	چه باید کرد؟ (بای بسم الله)
۷	هیئت گزار شکران	نوشت رفسنجانی و یکه کلاف سرمدبیر
۱۱	.	اصل ۱۳۶، زور و قدرت رئیس جمهوری!
۱۲	.	دینگاه های متفاوت روزنامه های جمهوری اسلامی
۱۸	.	نخستین چاه نفت ایران در نریای خنجر
۲۰	.	چکیده ها
۲۳	.	نوار بسته جمعی از آلمان شرقی!
۲۴	ع. ن.	آمریکائی ها و مسئله لبنان
۲۸	وهید افروز	مبارزه جهانی بر ضد مواد مخدر...
۳۴	علیرضا نوری زاده	میرزا آقاخان در هیئت امیرکبیر
۴۰	مروتضی نگامی	پاشاسین آشکاراییق (۳)
۵۰	گزارشگر: الف. پ.	انقلاب ایران در پیشگاه تاریخ (۸)
۶۸	راشدی	تجدیدخاطره های هزار و یکشب...
۷۲	سرشار	سبب جمال واعظ و حرف های او (۲)
۸۰	الف. یکتا	در خانواده خورشید...
۸۶	کریم سنجایی	اعلامیهء سنجایی و اعلامیهء خمینی
۹۶	یامشاه	قصه پر غصه من و ایران من
۱۰۱	ارتبان	گورباچف و مسئله حاد جمهوری ها - (تای تمت)

تصویر روی جلد از روزنامه بین العظمی "الشوق الاوسط"
 (رجوع شود به مقاله آمریکائی ها و مسئله لبنان)

تصویر پشت جلد از هفته نامه "کانار آنتشنه" چاپ پاریس



اعلامیه سنجابی

و اصلاحیه خمینی!

وختی که مذهب گراها،
ملی گراها را به گروگان گرفتند

xalvat.com

کتاب "امیدها و ناامیدی‌ها" حاصل سفر سعادت گفت و شنود آقای ضیاء صدیقی (از شرف دانشگاه هاروارد) با آقای دکتر کریم سنجابی است که در طول عمر خود ریاست دانشکده حقوق، دبیر کلری هرت، اپراز، وکالت، مجلس شورای ملی، وزارت دولت، دکتر مسدود، دبیری شورای مرکزی جبهه ملی و بلاخره چند ماهی در کابینه مهندس بازرگان تهران وزارت خارجه جمهوری اسلامی را داشته است. و بدین ترتیب سال‌های سال شاهد و ناظر بر حوادث و وقایع گوناگونی بوده که قرن بیستم برای مملکت ما به ارمغان آورده است. با اینکه آنچه در این مصاحبه منضم - که ویژگی چشمگیر آن صداقتی است که در آن بکار رفته - اسباب ارضایی خواننده گمشکار می‌شود، پیشتر از سببش است که خود دکتر سنجابی در آن موارد شرکت مستقیم داشته که یکی از آنها سفرش به پاریس در پانزده سال ۱۳۵۲ همزمان با ورود خمینی به این شهر می‌باشد که نه فقط به سبب این دو می‌انجامد، بلکه منجر به صدور یک اعلامیه - همه ماده ای از طرف دکتر سنجابی می‌شود اعلامیه ای که در آن موقع نتایج بود خمینی آن را به دبیر جبهه ملی تحویل کرده است. بر جایگاه واقعیت جز این بوده است.

سنجابی چنین می گوید: ... در همین زمان بود که بنده درست تاریخش را به خاطر ندارم، دعوتی از من از طرف جامعه سوسیالیست های اروپا که قرار بود در شهر وانکور کانادا تشکیل بشود، بعمل آمد. نامه دعوت را به وسیله آقای احمد سلامتیان که



روزگار نو _____ مهر ۱۳۶۸

از رفقای ما بود، برای شخص بنده فرستاده بودند و دعوت هم شخصا و به نام بنده بود. اینکه بنده این کلمه شخص را تاکید می کنم به مناسبت مطلبی است که حالا توضیح می دهم. از جمله کارهایی که ماکرده بودیم این بود که پوسیله جمعی از بوستان، شعبه جبهه ملی را در پاریس بوجود آورده بودیم که در آن آقایان احمد سلامتیان و ابوالحسن بنی صدر هم شرکت داشتند...

xalvat.com

آن دوستان مرتباً با ما در ارتباط بودند و نامه ها و نشریه های خود را برای ما می فرستادند. وقتی که بنده از دعوت جامعه سوسیالیست ها مستحضر شدم، از لحاظ سیاسی مصلحت دیدم که آن را قبول کنم.

اخیراً ملاحظه کردم که آقای دکتر بختیار در کتاب خود به نام بکرنگی نوشته است که دعوت از جبهه ملی شده بود و ما آقای دکتر ستجایی را به عنوان نماینده انتخاب کردیم که به آنجا برود. به هیچوجه چنین چیزی نیست، به هیچوجه انتخابی در این باره در شورای جبهه ملی صورت نگرفت. دعوت به نام شخص من آمده بود و احدی هم نسبت به آن ایرادی نداشت. و باز در آن کتاب نوشته شده است که ما به ایشان گفت بودیم که با خمینی ارتباط پیدا نکند. این مطلب هم مطلقاً دروغ محض و جعل صد در صد است. نه کسی می توانست چنین دستوری بدهد و نه مصلحت بود که چنین صحبتی بشود. موقعی که دعوت از بنده شده بود خمینی هنوز به پاریس نیامده بود.

بله همانطوری که توضیح دادم، مذاکرات دعوت من قبل از رفتن آقای خمینی به پاریس بود. من آماده حرکت به پاریس بودم که شنیدم آقای خمینی با آن کیفیاتی که می دانید از نجف به پاریس رفته اند. طبیعی است یک رهبر جبهه ملی که در حال مبارزه با استبداد است و با روحانیت ذی نفوذ و مؤثر ایران در این مبارزه همکاری دارد، با شخصیتی که مقام درجه اول و رهبری مسلم روحانیون را واجد است و اکنون بر اثر اوضاع و احوالی به پاریس رفته و آن را مقر فعالیت شنید خود قرار داده است و عامه مردم ایران به ندای او بیش از هرکس دیگری گوش می دهند، می بایست وارد ارتباط و مذاکره بشود. ما که قبلاً با بسیاری از جمله آیت الله شریعتمداری و بهشتی و اربیلی و غیره مذاکره و ارتباط داشتیم آیا ممکن بود از این فرصت مسافرت استفاده نشود و آیا مصلحت بود که از ملاقات با آقای خمینی خودداری کنیم و حضور او را در پاریس نادیده بگیریم؟ و آیا در آن زمان می توانستیم بدانیم که او بعداً به چه ترتیب عمل خواهد کرد؟ اینکه آقای شایور بختیار در کتاب خود نوشته است که ما دستور ملاقات با خمینی را نداده بودیم، اولاً دستوری در بین نبود و ثانیاً کسی نمی توانست چنین دستوری بدهد و ثالثاً احدی از همکاران ما با آن مخالف نبود، بلکه ملاقات با ایشان جزء کار و برنامه من بود و همه دوستان نیز از آن خیر داشتند.

وقتی به پاریس رسیدیم اطلاع پیدا کردم که وزیر خارجه انگلیس که عضو حزب کارگر یا به اصطلاح حزب سوسیالیست انگلستان است، اعلامیه ای به چائبداری از شاه صادر کرده است. بنده پوشیده نمی کنم که نسبت به سوسیالیست های اروپا اعتقاد زیاد



روزگار نو _____ مهر ۱۳۶۸

ندارم. آنها از روش استعماریشان هیچوقت دست بردار نبوده اند. سوابق بدی چه در فرانسه و چه در انگلیس از حکومت های سوسیالیستی و کارگری که بر سر کار آمده اند باقی مانده است. علاوه بر این، آنها نسبت به خلورمیانه همواره سیاست های استعماری داشته اند. همین سوسیالیست های فرانسوی بودند که در زمان نخست وزیری گیموله آلوده به توملته غیر انسانی حمله به کانال سرترز و حمله به مصر، یا هندستی اسرائیل، شدند. بنابراین، من همیشه تردیدی دربارمه اصالت انقلابی سوسیالیست های اروپا مخصوصاً سوسیالیست های کشورهای استعماری داشته و دارم به همین جهت اعلامیه نامربوط وزیر امور خارجه انگلیس را بهانه قرار دادم و همان ساعت اول که وارد منزل پاریس شدم و آقای سلامتیان و دیگران نزد من آمدند، بلافاصله بی اینکه با کسی ملاقات کرده باشم و بدون اینکه خمینی یا کسی از طرف او مرا دیده باشد، از سلامتیان خواهش کردم که اعلامیه ای راجع به انصراف من از شرکت در اجتماع سوسیالیست ها به مناسبت جاتبداری وزیر خارجه انگلستان از نظام استبدادی حاکم بر کشور ما تهیه کند و به جراید و وسایل ارتباط جمعی بدهد و این کار همان روز و همان ساعت اول صورت گرفت...

xalvat.com

روز بعد از صدور این اعلامیه، شده به ملاقات آقای خمینی رقتم و برای بار اول ایشان را در همان محل اقامتشان در حومه پاریس ملاقات کردم و روحانی بزرگ و با ابهت و بی تکلفی به نظر بنده آمدند. جمعی از دوستان هم همراه من بودند از آنجمله آقایان حاجی مانیان و حاج مهدیان، تجار بازار، که در این سفر همراه من از تهران آمده بودند و دکتر محمد مکرری و سلامتیان و شاید افراد دیگری هم بودند... در خدمت آقای خمینی هم افرادی بودند، از جمله قطب زاده و دکتر یزدی و داماد آقای خمینی به نام اشراقی...

بنده بعد از اشاره به اصول عقاید سیاسی و عدم ارتباط خود با هیچ سیاست و یا جمعیت خارجی و یا مراجع قدرت داخلی، یا آقای خمینی این صحبت را کردم که انقلاب ایران پیروزمند است و ما بزودی انشاءالله به نتیجه خواهیم رسید و استدعا می کنم که شما يك قدری ما را راهنمایی فرمائید. ایشان جواب دادند: در چه باره ای؟ گفتم: مطلبی که مورد توجه شماست، راجع به حکومت اسلامی یا عدل اسلامی، که اغلب در نوشته ها و اعلامیه هایتان بیان می فرمائید. منظور شما چیست و این حکومت اسلامی چه نوع حکومتی خواهد بود؟ آقای خمینی گفتند: منظور از حکومت اسلامی، عدالتی است بر طبق روشی که پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمل می کردند و می شود گفت که در زمان دو خلیفه اول هم تا حدی رعایت می شده است.

من با این توضیح مختصر آقا قانع نشدم و بیان را به این صورت مطرح کردم که هرگاه ما در در بعد جغرافیائی و تاریخی اسلام نظر کنیم - این عین عبارتی است که الان به خاطر می آورم - در بعد جغرافیائی از مراکش تا اندونزی جهان اسلام گسترده است و در این جهان، حکومت های مختلف وجود دارند. آیا هیچیک از این حکومت ها در



روزگار نو _____ مهر ۱۳۶۸

این بُعد جغرافیائی را می توان مظهر آن حکومت اسلامی که شما می فرمائید دانست؟ اما در بُعد تاریخی، حکومت اسلامی که حضرت رسول یا حضرت امیرالمؤمنین علی داشته اند، فقط چند سالی در زمان حیات آنها بوده و بعد از آن، حکومت اسلامی به صورت خلافت درآمد که در اختیار خلفای بنی امیه و بنی عباس و تحولات دیگری بوده است که بنده خیال نمی کنم حکومت هیچکدام از این خلفا منطبق با آن عدل اسلامی که شما می فرمائید بوده باشد. یعنی در این بُعد تاریخی چهارده قرن - به استثنای آن چند سال محدود صدر اسلام، هیچوقت حکومت واقعی اسلامی صورت خارجی پیدا نکرده است. در ایران بنا بر پیشامدهای تاریخی مختلف و برحسب هجوم اقوام و قبائل مختلف، از سلاجقه گرفته تا مغول و صفویه و شیریه، حکومت های سلطنتی بر سر کار آمده اند، در طی این مدت طولانی، در جامعه شیعه ما از زمان غیبت امام عصر، علما که مراجع دینی و روحانی مردم بوده اند، اصول روشنی راجع به ترتیب حکومت در غیبت امام بیان نکرده اند و هیچوقت دیده نشده که از طرف آنها کوششی برای برقراری حکومت روحانی شده باشد. تنها حرکتی که از این جهت در مراجع روحانی جامعه ما دیده شده، در نهضت مشروطیت بود که مراجع بزرگ دینی از جمله آیت الله خراسانی و آیت الله میرزا حسین نائینی آن را تاکید کردند. مفصومنا "آیت الله نائینی در کتاب معروف تنبیه الامه حکومت مشروطه را در غیبت امام منطبق با حکومت عدل اسلامی دانست و این کتاب را اخیراً آیت الله طالقانی با حواشی و توضیحات تجدید چاپ کرده است.

xalvat.com

آقای خمینی در جواب من توضیح زیادی ندادند و فقط گفتند: روحانیت کارش حکومت کردن نیست. روحانی کارش موعظه و تدریس است و کار ما در مسجد و مدرسه است. البته سیاسیونی که معتقد به اصول مذهب هستند و معتقد به اسلام می باشند و اشخاصی که تحصیلات و تخصص فنی دارند باید کارهای سیاسی و اداری را در دست بگیرند و علما به ارشاد و هدایت آنها مشغول باشند.

در ضمن ایشان گفتند: سابقه تاریخی نشان داده که سلطان هیچگاه تابع قانون و عدالت نمی شود و تا سلطان هست انتظار عدالت و آزادی نمی شود داشت. بنده جواب دادم که شکل و صورت ظاهری حکومتی مهم نیست و مهم محتوای آن است که باید بر طبق اصول دموکراسی و حکومت مردمی باشد. در آخر جلسه، بنده به ایشان گفتم که ما در تهران خیلی کوشش کردیم که جمعیت های سیاسی مختلف را که در حال مبارزه هستند، با همدیگر متحد کنیم. متأسفانه آن اتحاد و همکاری کامل بوجود نیامده است. از جمله آقای مهندس بازرگان که الان در پاریس هستند، حاضر به همکاری نشده اند. از شما استدعا می کنم ما را راهنمایی کنید تا در این باره یک همکاری برقرار بشود. ایشان گفتند: امروز سه شنبه است، شما پنجشنبه بیاید اینجا، بازرگان رفته است لندن و فردا برمی گردد. روز پنجشنبه دو نفری اینجا بیایید که من ترتیبی بین شما بدهم. روز چهارشنبه بنده تحقیق کردم، آقای بازرگان برگشته بود. تلفن کردیم که ایشان



روزگار نو ————— مهر ۱۳۶۸

را ملاقات کنیم. او به دیدن من نیامد و من با یکی دو نفر از همراهانم از جمله حاج مانیان بازاری به محل اقامت ایشان که در همان حومه پاریس فزنیکی های منزل آقای خمینی بود، رفتم و در آنجا ایشان و آقای بهشتی را که با هم بودند، ملاقات کردیم..

من به بازرگان گفتم که آقای خمینی فرموده اند که ما فردا خدمت ایشان برویم و مطالبی در ارشاد و هدایت ما بیان کنند. آقای بازرگان مسامحه کرد و گفت: مذاکراتی که آقای خمینی با ما کرد بر این روال نبود. بنده نمی دانم مذاکرات با او چه بوده است، ولی آقای بهشتی به من و بازرگان گفت: آقایان، شما دو نفر اگر می خواهید آقای خمینی با عمل و مبارزه شما موافقت و همراهی داشته باشد، يك اقدام مشترک بکنید. گفتیم: چه اقدامی؟ گفت: اعلام جمهوریت بکنید. بنده به ایشان جواب دادم که چنین امری به هیچوجه صلاح مبارزه ما نیست و اگر چنین اقدامی بکنیم، رفقای خود را در تهران دچار مزاحمت ها و مخاطرات بزرگ خواهیم کرد. بعد گفت: پس اعلام خلع سلطنت محمد رضا شاه را بکنید. گفتیم: ما چه صلاحیتی برای این کار داریم. من از حرف ها و اصرار او به شدت ناراحت شدم. به ایشان گفتم: آقای، شما این حرف ها را از طرف خودتان می زنید یا آقای خمینی به شما دستور داده اند؟ گفت: نه، این نظر و استنباط خودم است. گفتیم: جنابعالی حق ندارید از طرف ایشان استنباط بکنید. آقا اینجا هستند و ما هم اینجا هستیم، اگر فرمایش و نظری دارند، خود ایشان بفرمایند.

بنده چون این جواب تند را به ایشان دادم، ساکت شدند. فردا صبح که تلفن کردم خبردار شدم که مهندس بازرگان بی آنکه اطلاعی به من بدهد، به سمع تهران حرکت کرده است... بنابراین، دیگر ملاقات با او ممکن نشد. از تهران آقای دکتر بختیار به من تلفن کرد و گفت: شما پاریس مانده آید چکار بکنید؟ ریاست حکومت در اینجا در انتظار شما است. اگر طیاره هم برایتان فراهم نیست، طیاره مخصوص فرستاده می شود که بیایید و مسئولیت حکومت را بر دست بگیرید. بنده به ایشان جواب دادم که چند روزی در اینجا کار دارم. مقصود این است که بختیار چنین صحبتی با من کرد و از آن معلوم بود که در تهران مذاکراتی راجع به حکومت جبهه ملی هموت گرفته است. اینکه می گویند یا بعضی گفته اند که من تحت فشار آقای خمینی یا اطرافیان او برای صدور آن اعلامیه معروف سه ماده ای قرار گرفته ام، مطلقاً کذب محض است. غیر از آن صحبت با آقای بهشتی که بنده حرف را قطع کردم و به او جواب منفی دادم، هیچکس دیگری از افراد پیرامون آقای خمینی در این باره به من مراجعه نکرد. ولی خود من لازم می دانستم که موضع سیاسیون و جبهه ملی را در این نهضت انقلابی ایران معلوم بکنم. رفقای هم که در پیرامون من بودند، آنها هم این نظر را تأیید می کردند. از آن جمله يك یا دو شب بعد از آن بود که ما در منزل حسین مهدوی برای شام میهمان بودیم و در آنجا اشخاصی حضور داشتند مانند سلیمانزاده، بنی صدر و دو سه نفر دیگر. دکتر مکرری هم هر روز با من بود. او هم نظریه هایی تهیه می کرد. بنده همه آنها را کنار گذاشتم. شبی که منزل مهدوی بودیم و سلوه روی زمین انداخته بودند، بنده کاغذ خواستم و قلم برداشتم و آرام



روزگار نو _____ مهر ۱۳۶۸

آرام خودم آن سه ماده را نوشتم و همانجا برای آن رفقا قرأت کردم و همه آنها تائید کردند...

xalvat.com

یکی نو نفر از رفقای بکتر سامی هم آنجا بودند و گفتند که بر اینجا نقطه جایی دکتر سامی خالی است و قرار شد تلگراف کنند که ایشان هم از تهران بیایند... خلاصه سه ماده مذکور این بود:

در ماده اول گفته می شد: سلطنت کنونی به سبب تجاوز به قانون اساسی و حذف آزادی های لازمه مشروطیت، فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.

موضوع ماده دوم این بود: تا زمانی که وضع سلطنت استبدادی کنونی باقی است، جنبش ملی و اسلامی ایران حاضر به شرکت در هیچ ترکیب حکومتی نخواهد بود. قید این ماده از این جهت بود که در تهران مذاکراتی با عناصر جبهه ملی برای تشکیل حکومت انتقالی جریان داشت. حتی یکتیار هم تلفن کرده بود که بنده به تهران بروم برای اینکه تصدی حکومت را بپذیرم.

باز به خاطر می آورم که منتهی قبل از این تاریخ، از طرف شاه به آقای دکتر صدیقی هم مراجعه شده بود که تشکیل حکومت بدهد. دکتر صدیقی در آن تاریخ وارد فعالیت جبهه ملی نبود ولی بنده متوجه بودم که تشکیل حکومت از طرف او با سوابقی که از سلفیت و اصلاح ناپذیری شاه داریم، فاقد تضمین است و برای مبارزه جبهه ملی و مبارزات ضد استبدادی ما مشکلات بزرگی بوجود می آورد. بنابراین، با صدور اعلامیه ای به آقای دکتر صدیقی هشدار داده بودیم که هرگاه قبول چنین مسئولیتی بکند، نباید انتظار همراهی و همکاری از طرف ما را داشته باشد...

ماده سوم این بود که نظام مملکت ایران باید با مراجعه به رأ عمومی معلوم بشود.

در ذهن من این اعلامیه نه مفهوم رد سلطنت بطور مطلق را داشت و نه مفهوم اعلام جمهوریت. چنانکه بعد از صدور این اعلامیه که رادیو بی بی سی لندن با من مصاحبه کرد - متن آن مصاحبه الان موجود است - در آن مصاحبه که راجع به جمهوریت و سلطنت از من سؤال شد، من جواب دادم که شکل حکومت برای ما مورد توجه نیست، بلکه محتوای حکومت برای ما مهم است. چه بسا از جمهوری ها که امروزه در دنیا وجود دارند که از هر سلطنت استبدادی مستبدتر و خشن تر هستند، چه در آسیا و چه در آمریکا و چه بسا سلطنت ها که الان در کشورهای اروپائی وجود دارند و به صورت دموکراسی اداره می شوند و از هر جمهوری دموکراتیک، دموکرات تر هستند. این بیانی است که بنده در بی بی سی در همان روزهای صدور اعلامیه سه ماده ای کرده ام...

این اعلامیه را یکی از رفقای ما، به نظرم آقای بنی صدر، بردند نزد آقای خمینی. آقای خمینی خوانده و خیلی پسندیده بود و روی نوشته بنده، در آنجائی که نوشته بودم بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی، ایشان با خط خودشان کلمه استقلال را هم اضافه کرده بودند...



روزگار نو _____ مهر ۱۳۶۸

چند روز بعد که بنده خواستم دیدار مجددی با آقای خمینی بکنم و ایشان هم اظهار تعادل کرده بودند که بنده را ببینند، بنده به ملاقات ایشان رفتم. او اصل اعلامیه نوشته مرا پیش خودش نگه داشت، زیرا آن را رفقا و دوستان من قبلاً پلیکی و تکثیر کرده بودند. من از ایشان پرسیدم: آقا، این اعلامیه بنده را که شما قائلید فرمودید و نزد خود نگه داشته اید، آیا باید همینطور مستور و مخفی بماند یا من می توانم آن را منتشر و نظرم را اعلام کنم؟ گفت: نه آقا، این را همینجا در پاریس اعلام کنید، تهران هم که رفتید اعلام کنید، بنده وقتی از پیش ایشان بیرون آمدم، به حیاط دیگری که محل اجتماعات ایشان بود رفتم، در آنجا جمعیتی از طلبه ها و آخوندها و بازاری ها و غیره بودند. آنجا در سالن نسبتاً بزرگی نشستیم و در حضور آن جمعیت، من متن اعلامیه را قرائت کردم و همه الله اکبر گفتند و برای من دست زدند و زنده باد گفتند. رفقای که قبلاً اسم بردم، همراه من بودند، از پله ها که پائین آمدم، در داخل حیاط، قطب زاده و دکتر یزدی را دیدیم که در گوشه حیاط ایستاده با هم صحبت می کردند. یکمرتبه قطب زاده به صدا درآمد و گفت: ما قبول نداریم، ما قبول نداریم. ما با این چیزها قریب نمی خوریم... دکتر مگری پیش دويد که او را ساکت کند.

این خلاصه جریان مربوط به اعلامیه سه ماده ای و ترتیب نوشتن و انتشار آن در جراید و روزنامه ها بود. بعد از آن بنده دو روزی بیشتر نماندم و به ایران برگشتم. وقتی به ایران برگشتم، عده نسبتاً قابل توجهی از دوستان بنده در فرودگاه حضور داشتند و اگر اشتباه نکنم شب بود که ما رسیدیم. عده ای از روزنامه نگاران خارجی و داخلی هم بودند و همانجا می خواستند با من صحبت کنند. من به آنها گفتم که مطالب ما فردا است و مصاحبه عمومی خواهیم داشت.

من قصد داشتم فردا مفهوم اعلامیه پاریس را روشن کنم. فردای آن روز، ساعت پنج بعد از ظهر که برای مصاحبه دعوت کرده بودیم، جمع کثیری از دوستان و رفقای ما و از آنجمله داریوش فروهر و دکتر بختیار هم آنجا بودند. آقای دکتر بختیار و یا شخصی دیگری از همکاران جبهه ملی یک کلام در مخالفت با اعلامیه من اظهار تکرید و همه آنها در آن مصاحبه حضور داشتند. علاوه بر رفقای جبهه ملی شاید قریب صد نفر روزنامه نگار از همه کشورها به منزل من آمده بودند. ما منتظر ساعت پنج بودیم، چند دقیقه ای به ساعت پنج مانده، سالن بالا پر از جمعیت شده بود و بنده در اطاق بغل یا داریوش فروهر و دکتر بختیار و رفقای دیگر مشغول بودیم و متن مطالبی را که باید برای خبرنگاران قرائت کنم، می نوشتیم و پیش خود سؤالاتی را که ممکن بود آنها بکنند و جواب هائی را که ما باید بدهیم تهیه می کردیم و آماده بودیم که به اطاق بالا برویم. در این بین جمعی از افسران و مأمورین حکومت نظامی وارد حیاط شدند که در راس آنها سپهبدی بود به نام سپهبد رحیمی لاریجانی - این غیر از آن سپهبد رحیمی است که فرماندار نظامی تهران بود. آنها آمدند و مستقیماً سواغ مرا گرفتند. آنها را به زیر زمین هدایت کردند، سپهبد رحیمی خشک و خشن با من آغاز صحبت کرد. اول اعلامیه



روزگار شو مهر ۱۳۶۸

سه ماده ای پاریس را نشان داد و پرسید: این اعلامیه شما است؟ گفتم: بله! گفت: شما آن را ننوید می کنید؟ گفتم: بله! گفت: پس شما مخالف سلطنت هستید و ما وظیفه داریم که شما را توقیف کنیم. داریوش فروهر اعتراض کرد و سپید به او گفت: شما هم توقیف هستید. دکتر بختیار هم همانجا با ما بوده ولی با او کاری نداشتند. من و داریوش فروهر را با خود بردند. قبل از حرکت، من فقط توانستم با صدای بلند از خانم بخواهم که پالتو و کلاه مرا بیاورند. خبرنگاران خارجی که از این جریان آگاه شدند از اطاق بالا به پائین ریختند و با ما که محصور در میان افسران و سربازان بودیم، به سمت در آمدند و پشت سر هم عکس هایی از آن وضع بر می داشتند. یکی از خبرنگاران از من در همان حالت کشتان کشتان پرسید: آقای سنجابی معنی این کار چیست؟ گفتم: از من چرا می پرسید، از این تیمسار بپرسید.

xalvat.com

لایه خیر دارید که این ماجرا در جراید و خبرگزاری های جهان انعکاس وسیع پیدا کرد و همه از طریق تلویزیون جریان آن را دیدند.

من و فروهر را مستقیماً به زندان بردند، به زندانی در پائین خیابان امیریه که يك قسمتی از ارتش بود. هر يك از ما را در سلول کوچکی که در حدود ۱/۵ متر در ۲ متر بود و تخت پارکی داشت محبوس کردند، ولی خوشبختانه هر دو سلول پهلوئی همدیگر بود و يك نوش آب گرم هم برای شستشو و قوالت وجود داشت. شب اول ارتباط ما را، با اینکه دو اطاق کنار همدیگر بود، قطع کردند و در فاصله بین آنها سرباز گذاشتند که ما با یکدیگر صحبت نکنیم. بعد متوجه شدیم که پشت دیوار ما عده ای از زندانیان دستگاه هم هستند که حکمت از هاری آنها را به صورت ظاهر توقیف کرده بود و آنها عبارت بودند از هویدا نخست وزیر سابق، نصیری رئیس سازمان امنیت، نیک پی رئیس سابق شهرداری تهران، ولیان استاندار سابق خراسان و جمعی دیگر. آنها حق گردش در بیرون از زندان را داشتند و موقعی که راه می رفتند و یا هم حرف می زدند، ما از اینطرف صدای آنها و مخصوصاً خوشمزگی های ولیان را می شنیدیم.

قریب يك هفته کمتر یا بیشتر آنجا بودیم. یکروز آمدند و به من خبر دادند که به اطاق بازجوئی بروم. وقتی که رفتم دیدم سپید ناصر مقدم رئیس سازمان امنیت آنجاست. گفت: آقای دکتر سنجابی اینجا ناراحت نیستید؟ گفتم: نه! گفت: من عقیده دارم و به عرض اعلیحضرت هم رسانده ام که جای شما را از اینجا عوض کنیم. به داریوش فروهر هم خبر دادند و ما را از آنجا بردند به يك عمارتی در شمیران. يك عمارت بسیار مفصل و بسیار مجلل. یکی از آن عمارت هایی که بر اختیار سازمان امنیت بود. يك اطاق بنده داشتم و يك اطاق داریوش فروهر، با حمام و حیاط بزرگ و باغچه و چند نفر خدمتکار. ملاقات با خانواده را هم به ما اجازه دادند و مجموعاً مدت يك ماه محترماً آنجا بودیم. خانم و فرزندان هرچند روز یکبار به دیدن ما می آمدند. نو بار یا سه بار هم دکتر بختیار آمد و از جریانات و اقداماتی که کرده بود ما را خوبدار می ساخت، ولی آن حرف هایی که در کتابش نوشته تمام، من الهدی الی الختم، کلمه به



روزگار نو مهر ۱۳۶۸

کلمه و حرف به حرف ، معمول و عاری از حقیقت است. مقدم هم در آنجا نی یا سه پار به دیدن ما آمد و از برخورد ایشان و محلی که ما را برده و پذیرائی می کردند، پیدا بود که آنها نظر دیگری دربارہ ما و جبهه ملی دارند. یکوقت هم به من و فرور گفت: امید است که شما انشاالله کار این مملکت را به روال منظم تری وارد کنید...

من به ایشان جواب دادم: آقای مقدم، ما ممکن است برای شاه به مؤذله آخرین تیر ترکش باشیم. اگر این تیر درست هدف گیری نشود به هدف نمی رسد و آنوقت چاره دیگری باقی نمی ماند...

xalvat.com

در همین يك ماهی که ما در زندان بودیم خبر پیدا کردیم که عده کثیری از زندانیان سیاسی مانند آقای منتظری و غیره آزاد شده اند. آقای طالقانی هم که چندی پیش آزاد شده بود، جمعیت انجومی از پائین شهر و بازار به زیارت ایشان رفته بودند. من و فرور هنوز زندانی بودیم که آقای طالقانی اعلام يك راه پیمائی عمومی کرد، به نظرم اگر اشتباه نکنم برای روز تاسوعا...

به مجرد اعلام این راه پیمائی ، يك روز یا دو روز قبل از تاسوعا ما را آزاد کردند. همان روز که آزاد شدم، مطبوعات و خبرنگاران خاوجی به من مراجعه کردند که شما بر این راه پیمائی شرکت می کنید یا خیر؟ گفتم: ما شرکت می کنیم... و خبر شرکت ما در مطبوعات انعکاس پیدا کرد. از طرف ارتشید قره باغی که آنوقت نمی دادم چه سمتی داشت، برای من پیغام آوردند که توده ای ها قرار گذاشته و توطئه کرده اند که فردا شما و طالقانی هر دو را ترور کنند و تقصیر آن را به گردن دولت بگذارند. ما از شما خواهش می کنیم که در این راه پیمائی شرکت نکنید. جواب دادم: مقدر هر چه هست، هست و برگشت پذیر نیست. ما حتماً شرکت می کنیم. دولت و ارتش فوق العاده از این اجتماع متشوش بودند و حتی در ابتدا تصمیم داشتند که با خشونت از آن جلوگیری کنند، ولی بعد متوجه می شوند که اگر بخواهند جلوگیری کنند کشتاری عظیم تر و وحشتناک تر از جمعه سیاه صورت خواهد گرفت. بنابراین، آخرسر تصمیم گرفتند که از مقابله با آن خودداری کنند و واحدهای ارتشی را در خیابان های فرعی و نزدیک به مسیر راه پیمائی بگذارند، ولی مسیر راه پیمائی را بازنگذارند. این بود که صبح روز تاسوعا بنده با جمعی از همراهان، اول وقت دم دروازه شمیران که راه پیمائی از آنجا آغاز می شد و منزل طالقانی هم آنجا بود، رفتیم و عده دیگری از همکاران مثل مهندس پازرگان و دیگران هم آمدند که بنده اسامی آنها همه یادم نیست، ولی خود طالقانی در راه پیمائی پیاده شرکت نکرد. او را سوار يك مینی بوس یا اتومبیلی کردند. شاید هم حالت قلبی اش اجازه پیاده روی نمی داد یا احتیاط کرد. ما جلوی صف افتادیم. تظاهر و اجتماعی که در آن روز تاسوعا صورت گرفت، کم نظیر بود. من از دروازه شمیران تا نزدیک دانشگاه پیاده یا جمعیت رفتم. شاید بشود گفت تمام طول و عرض آن خیابان تا میدان شهید، از جمعیت مملو بود. جمعیتی که روزنامه نگاران داخلی و خارجی آن را در حدود يك میلیون یا متجاوز قلمداد کردند... بنده فقط هدفم شرکت در این تظاهر بود، ولی در روز عاشورا

روزگار نو مهر ۱۳۶۸

که باز راه پیمائی تجدید شد، بنده دیگر در آن نیویم...

بعد از جریان تاسویها و عاشورا چند روزی نگذاشته بود که سپهبد ناصر مقدم تلفنی به من کرد و گفت: امشب در حدود ساعت ۹ منزل باشید من می آیم. مطالب مهمی است که باید به خودتان بگویم. ایشان سر ساعت آمدند و به من گفتند که باید شما را به خدمت اعلیحضرت ببرم. من در کتابی که اخیراً به نام شاه چاپ شده است دیدم که نوشته است در زمانی که من و نوهر در زندان بودیم، من به وسیله ناصر مقدم تقاضای ملاقات ایشان را کرده ام. هرچند این مطالب مهم نیست، ولی برای بیان حقیقت بطور قاطع می گویم که من به هیچوجه، نه در زندان و نه بعد از اینکه از زندان بیرون آمدم، کلمه ای یا هیچیک از مقامات دولتی یا مقامات امنیتی، درباره تقاضای ملاقات با شاه، نگفته ام. ولی البته امکان ملاقات او را هم رد نمی کردم چون لازم بود او را ببینم و یا او صحبت کنم. اما خدا شاهد است که مطلقاً از طرف من در این باره صحبتی نشده بود. اینکه آقای بختیار نوشته که من از طریق ساواک در حضور خود او تقاضای شرفیابی کردم، دروغ است. دروغ مطلق. از این مجمولات در گفتار او زیاد وجود دارد. بنده حتی خبر از آن هم نداشتم تا موقعی که مقدم به من تلفن کرد و آمد و گفت که باید شما را خدمت شاه ببرم...

xalvat.com

(در شماره آینده شرح ملاقات با شاه و بعد داستان نیرنگ بازی های بختیار با سران جنبه- ملی خواهد آمد.)

اسدالله
وناسی

خاطرات سیاسی
دکتر کریم سنجابی

مرکز پخش

NASHRE KETAB
187 North End Road
London W14
Tel: 01-603 6006





روزگار نو

ماهنامهء مهر (مهرزبان) ۱۳۶۸

شماره هشتم - سال هشتم

شماره مسلسل: ۹۲

ایه بی ستاره، ای-
ایه بی ستاره بخت زنگاری، خیال
آرام تریتال
مین سالها گریسته بونم، بدون آشک
آرام و در خفا
- حتی خدا گریستیم را ندیده بود -
هرگز گریز نیست - گریزی ز سر نوشت -
مین بارها گریخته بونم
وای کجا!
هرگز به هیچ جا نرسیدیم مگر به خورش
(کمپوز منشی زاده)



پس از ماهها جنگ توپخانه،
سرانجام در طرف به یک توافق رسیدند:

مرگ بر آمریکا!



xalvat.com



ماهنامه آذر (قوس) شماره دهم (سال هشتم) روزگار نو
 حاوی خیرها و پیشامدهای آبان ماه ۱۳۶۸ هجری شمسی
 از ۲۳ اکتبر تا ۲۱ نوامبر ۱۹۸۹ میلادی

صفحه ها	نویسندگان	عنوان ها
۲	سردبیر	تا کی کیهان می خواهد... (فتح باب)
۷	اسمعیل پوروالی	وعده های سرخرمن! (بای بسم الله)
۱۰	هیئت گزارشگران	مسئله روابط ایران و آمریکا
۱۴	" "	ایران سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰
۱۵	" "	روابط تیره ایران و عراق
۱۶	" "	روابط گرم و نرم ایران و شوروی!
۱۷	" "	تولید نفت در حال افزایش است.
۱۸	" "	و حالا پشتنویز از کعب الاحبار
۲۰	سردبیر	کل آقا ماست ها را کیسه کرده و...
۲۳	" "	قضیه اطلاعات و کیهان!
۲۶	هیئت گزارشگران	شجریان..
۲۸	" "	منشور جدید حقوق کودک
۲۹	" "	یک روز تاریخی در ایالات متحد آمریکا
۳۰	" "	زمین پیوسته بر حال لوزیدن است.
۳۲	" "	مرگ آرام تبعیضات نژادی
۳۳	" "	در لاپلائی رویدادهای جهان
۳۷	علیرضا توری زاده	لیفان، این سرزمین نفرتین شده..
۴۷	استاد جمالزاده	آنچه بر "کاره" نقی زاده گذاشت..
۵۲	توکس	قضیه روسری
۵۴	مشوچهر مصححی	نرد دل..
۵۵	مرتضی نگامی	یاشاسین اشکارلیق (۵)
۶۴	ارتشید قره باغی	قضیه پیغام خمینی و پیام قزوهر!
۷۱	ملك الشعراء بهار	... شد عیان نوره بربری
۷۲	گزارشگر الف. پ.	انقلاب ایران در پیشگاه تاریخ (۱۰)
۹۲	پامشاد	قصه پرغصه من و ایران من
۹۹	اوتیان	وصله های کوچک در رفته.. (نای تمت)

روی جلد : علی اکبر هاشمی رفسنجانی

پشت جلد : طرحی از روزنامه لوموند چاپ پاریس



نامه ارتشید قره باغی

تفسیر پیام خمینی و پیام آوزی قزوهر و سایر مسائل

به مناسبت اشاراتی که در کتاب "امیدها و ناامیدی‌ها" - که بخشی از آن در روزگار نو منتشر شد - به تصمیمات ارتش و بخصوص شخص ارتشید قره باغی بعمل آمده بوده تیمسار قره باغی نامه مفصلی به عنوان جواب برای مجله ما فرستاده است که شرح زیر مجملی از آن مفصل است.

xalvat.com

سردبیر ماهنامه روزگار نو

وقتی در ماهنامه مهرماه ۱۳۶۸ در مقاله "اعلامیه سنجایی و اصلاحیه خمینی" مشاهده شد که آقای دکتر کریم سنجایی ضمن شرح خاطرات خود اظهار کرده است: "یک روز یا دو روز قبل از راه پیمایی تاسوعا ما را آزاد کردند. همان روز که آزاد شدم، مطبوعات و خبرنگاران خارجی به من مراجعه کردند که شما در این راه پیمایی شرکت می کنید یا خیر؟ گفتم: ما شرکت می کنیم و خبر شرکت ما در مطبوعات انعکاس پیدا کرد. از طرف ارتشید قره باغی که آنوقع نمی دانم چه سمتی داشت، برای من پیغام آوردند که توده ای ها قرار گذاشته و توطئه کرده اند که فردا شما و طالبانی هو دو را ترور کنند و تقصیر آن را به گردن دولت بگذارند. ما از شما خواهش می کنیم که در این



روزگار تو _____ آنرا ۱۳۶۸

راه پیمائی شرکت نکنید... از آنجا که مطلب برای خود من نیز تازگی داشت، لازم بود به عنوان تکذیب، شرحی برای روزگار تو بنویسم و یادآور شوم که در آن تاریخ من پذیر کشود بودم و هرگز پیامی به کسی نداده ام که آن را برای آقای دکتر سنجابی و یا شخص دیگری ببرد، اما مقارن همین اوقات وقتی کتاب "امیدها و ناامیدی های ایشان هم به دستم رسید، دیدم متأسفانه مطالب خلاف واقع دیگری نیز بدین شرح در این خاطرات آمده است: "در حین که آقای خمینی سخنرانی می کرد، فروهر از جمع همراهان او جدا شد و از داخل مستقبلین به سرهت و مستقیماً به جانب من آمد و در گوش من آهسته گفت پیامی از طرف آقا دارم که باید به قره باغی برسانم و از این جهت از خدمتتان مرخص می شوم و بعد زیارتتان می کنم." درحالیکه من هیچوقت آقای فروهر را ندیده ام و ایشان را نمی شناسم و بنابراین، هرگز نمی توانستم ارتباط و یا تماسی با ایشان داشته باشم.

آقای سنجابی بدون اینکه بتواند صراحتاً بنویسد که آیا آقای فروهر مرا دیده و یا پیامی را به من رسانیده است در ادامه اظهاراتش چنین اضافه کرده است: "بند ۱ حتی متن آن پیام را هم بعداً دیدم، یعنی رونوشت آن را آقای فروهر به من نشان داد. پیامی مختصر در چند سطر، تأمینی به آنها داده و خواسته شده بود که ارتش تسلیم نهضت انقلابی مردم ایران بشود و در این صورت تأمین برای آینده خورشیدان داشته باشند."

روشن نیست که دیدن متن پیامی در دست آقای فروهر، بدون اینکه حتی آقای فروهر به ایشان گفته باشد که آیا پیام را به من رسانیده است یا نه، چه ارزشی دارد؟ و چه ارتباطی با من یا ارتش و یا امرای ارتش پیدا می کند؟ ولی آقای سنجابی بدون توجه به این نکات و بدون هیچگونه دلیل و مدرکی نتیجه می گیرد که "در همین زمان بود که ارتش اعلام بیطرفی کرد که مفهومش در واقع تسلیم ارتش بود." در صورتی که اولاً تکلیف "همین زمان" صحیح نیست، زیرا اظهارات در گوش آقای فروهر بر فرودگاه، بر روز ورود خمینی یعنی ۱۲ بهمن بوده و تصمیم بیطرفی فرماندهان در روز ۲۲ بهمن صورت گرفته است که ده روز بعد از آن تاریخ می باشد. ثانیاً آقای سنجابی می خواهد اعلامیه بیطرفی ارتش را نتیجه پیام موهوم خمینی که کسی از وجود آن جز ایشان و آقای فروهر اطلاعی نداشته و نمود کند که این هم خلاف واقعیت است بخصوص که این تفسیر آقای سنجابی که "اعلام بیطرفی، مفهومش در واقع تسلیم ارتش بود" نیز بنویسه خود اشتباه محض می باشد، زیرا اگر چنان پیامی از جانب خمینی - بطوری که آقای سنجابی می گوید - وجود داشت و بر آن تأمینی به امرای ارتش داده شده بود و بیطرفی ارتش هم برای خمینی، مفهوم تسلیم ارتش را داشت، می بایستی این تلخ دوباره اجرا می شد. در صورتی که عملاً می بینیم نه تنها به امرای ارتش که اعلام بیطرفی کردند، تأمینی داده نشد بلکه چند نفری هم که بدون اطلاع ارتش، پنهانی یا خمینی اعلام همپیستگی کرده بودند، به دست جوخه های



روزگار نو آذر ۱۳۶۸

اعدام سپرده شدند...

اینکه آقای سنجابی قید می کند که بیطرفی "مفهومش در واقع تسلیم ارتش بود" استنباط کاملاً ناصحیحی است. زیرا بطوری که مفصلاً این مطالب را در کتاب "حقایق درباره بحران ایران" تشریح کرده ام، در شورای عالی فرماندهان تعدادی از اُمرا ابتدا خواستار اعلام همبستگی با خمینی بودند، ولی چون پس از بررسی و گفتگو روشن شد که همبستگی مفهومی تسلیم ارتش می باشد، اکثریت فرماندهان طرفدار بیطرفی ارتش شدند که پس از بحث مفصل، بیطرفی ارتش به اتفاق آراء تصویب شد. به همین جهت در دانشگاه های تلابی انقلاب اسلامی حتی اُمرائی مانند سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی هم که ۲ روز قبل از تصویب اعلامیه بیطرفی ارتش، پنهانی و بطور خصوصی با خمینی اعلام همبستگی کرده بود، به علت موافقت با بیطرفی ارتش در شورا، به اعدام محکوم شد. عین اظهارات رئیس دانشگاه و سپهبد ربیعی، آنطور که در روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۸۲۷ روز چهارشنبه ۲۴ فروردین ماه ۱۳۵۸ آمده، چنین است:

xalvat.com

"رئیس دانشگاه: اعلام بیطرفی ارتش در يك موقعیت حساس و بحرانی کشور که عده ای از قبیل ساواکی ها دارند قهرمانان و مسلمانان ما را می کشند و اسلحه به دست دارند، آیا این اعلام بیطرفی يك نوع خیانت نبود؟"

سپهبد ربیعی: .. آنروز هم که ما آنجا نشستیم بودیم، مثنی تهیه کردند که همه گفتند موافقم و امضا کردند. این واقعیت است. البته کاملاً صحیح می فرمائید، باید آنروز می گفتند همبستگی اعلام می کنیم. این جایی نیست که من دروغ به عرضتان برسانم. باید این را می گفتند..."

آقای سنجابی در ادامه این اظهارات می گوید: "اُمرا به ارتشیان اعلام کردند که به سرپازخانه ها و پناهگاه های (پادگان های) خودشان بروند. باید بگویم بطوری که مشروها" در کتاب "اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران" که اخیراً منتشر گردیده نوشته ام، این دستور به وسیله آقای بختیار، ۱۷ ساعت قبل از اعلام بیطرفی ارتش، طی اعلامیه شماره ۴۲ فرمانداری نظامی، شبانه به یگان های فرمانداری نظامی ابلاغ گردیده بود (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۸۲ یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) و اگر دستور مراجعت یگان ها مجدداً در اعلامیه بیطرفی ارتش ذکر شده است، به علت بی اطلاعی فرماندهان از صدور اعلامیه شبانه شماره ۴۳ فرمانداری نظامی بوده که ناشی از عدم گزارش صدور این اعلامیه از طرف فرمانداری نظامی به ستاد بزرگ می باشد. فرماندهان در آنروز فکر می کردند که مراجعت شبانه یگان های نظامی به سرپازخانه ها به علت تاسی به پاسپانانی که کلانتری ها را تخلیه می کردند، صورت گرفته است.



آقای سنجابی سپس اضافه می کند: "در پناهگاه های (پادگان های) خودشان هم دفاع نکردند و چریک هائی که اسلحه داشتند با جمعیت انبوه مردم به سربازخانه ها حمله بردند." اولاً معلوم نیست چرا در اینجا آقای سنجابی حمله کنندگان را چریک های مسلح معرفی می نماید و فراموش می کند که این حمله کنندگان همان افرادی بوده اند که ایشان همراه آنها در راه پیمائی ها شرکت داشته است و عمل آنها در آن روز یکی از دو راهی بوده که آقای سنجابی به خمینی پیشنهاد کرده است (صفحه ۳۱۷ خاطرات). ثانیاً ارتشپانی که از خودشان دفاع نکرده اند، برخلاف وظیفه و دستور رفتار کرده اند، بطوری که سپهبد ناصر نیرومند معاون ستاد بزرگ ارتشپان که عهده دار مسئولیت حفاظت سربازخانه ها و ادارات منطقه قصر بود، در دفاعیات خود در دادگاه چنین می گوید: "بعد از ساعت ۱۱ بعد از ظهر، تصمیم بر این شد که اعلام بیطرفی ارتش را بکنیم. قره باغی دستور داد در عین بیطرفی، از ورود افراد غیرنظامی به داخل پادگان ها و سازمان های ارتشی جلوگیری کنیم، اما هنگامی که خبر سقوط کلانتری سوار و دانشکده پلیس را دریافت داشتیم و به او اطلاع دادیم، دستور مقاومت داد اما من اصرار کردم که بر پام ستاد پرچم سفید را بالا ببریم. او شیدا مخالفت کرد و بالاخره در ساعت ۱۶ بعد از ظهر فرمانده قرارگاه (سرمشک ایرج ابدی) در را به روی مردم باز کرد و آنها وارد ستاد شدند." (روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۶۹ چهارشنبه ۲۶ مرداد ماه ۱۳۵۸)

وقتی من از سپهبد نیرومند علت عدم جلوگیری را سؤال نمودم جواب داد: "خونریزی فوق العاده شدید و پیهوده ای می شد." سایر سربازخانه ها نیز نظیر همین وضعیت را داشتند و به همین دلیل از ورود مهاجمین جلوگیری نمودند. این خودداری ارتشپان از دفاع، علل گوناگونی دارد که من مفصلاً آنها را در هر دو کتاب خود "حقایق بهران" و "اسرار مأموریت هایزر" نوشته ام. علت اصلی و اساسی این بود که ارتشپان نمی خواستند هموطنان و بستگانشان را بکشند.

آقای سنجابی در صفحه ۳۲۰ خاطرات خود می گوید: "چون در گذشته همه آمرای ارتش وابسته به شخص شاه بودند، با رفتن شاه آنها مانند بدن بدون سر شده بودند. در این سردرگمی و بیاتکلیفی، بسیاری از آنها در مقام آن برآمدند که برای خودشان راه صفر و تجارتی دو سازش با آخوندها و آشوند نماها پیدا کنند. از جمله بعضی از آنها مانند قره باغی و دیگران، با مهندس یازرگان و ناصر میناچی و بهشتی مرتبط شدند. در تمام این جریانات بنده حتی یکبار نه با یازرگان و نه با بهشتی و دیگران و نه با هایزر و سالیوان و نه با یختیار و دار و دسته او ملاقاتی نداشتم و حتی در جلساتی که آنها تشکیل می دادند دعوتی از من بعمل نمی آمد. تا اینکه هایزر ایران را ترک کرد و معلوم نشد که این اسرار حق مورد اعتماد کارتر چگونه آمد و چگونه رفت."!



روزگار نو اسفند ۱۳۶۸

اولاً این ادعای آقای سنجایی درباره ارتباط من با آقایان ناصر میناچی و بهشتی، خلاف محض است. باید بگویم نه تنها هیچوقت من با آنها ملاقات نکرده ام، بلکه هیچوقت آشنائی یا تماسی نیز با نامبرندگان نداشته ام و حق بود آقای سنجایی در همان زمان و یا بعداً که در دولت یازدهم شرکت داشت، چگونگی امر را از مهندس یازدهم یا از خود میناچی و بهشتی که با آنها همکاری داشت، سؤال می نمود تا مطلع می شد که نه سازشی یا آقای یازدهم در بین بوده و نه ملاقاتی با آن دو تفور صورت گرفته است و بی انصافی است که يك مطلب خلاف واقع را بر روی نواری که برای تاریخ پر می شود، بیاورند!

xalvat.com

نرموزد مهندس یازدهم، جریان را من مشروحاً در کتاب "حقایق بحران" نوشته ام، مجله روزگار نو هم ضمن بررسی های تاریخی خود، آن را در سلسله مقالات "انقلاب ایران در پیشگاه تاریخ" بطور روشن منعکس کرده است بدین قرار که بنا به تقاضای آقای یازدهم، من ایشان را همراه سپهبد مقدم در منزل خود ملاقات نمودم و برخلاف اظهار آقای سنجایی، هیچگونه سازشی در بین نبود بلکه من صراحتاً به آقای یازدهم گفتم که ما به قانون اساسی سوگند خورده ایم و به سوگند خودمان وفاداریم، آقای مهندس یازدهم بعد از مذاکره تلفنی با آقای بختیار و قرار ملاقات با ایشان، منزل مرا ترک کرد و سپس در سخنرانی خود در دانشگاه تهران، اظهارات مرا عیناً چنین بیان کرد: "آقایان امرای ارتش... اظهار می نمایند که ما سوگند وفاداری به قانون اساسی خورده ایم، مسلمانیم، باید به سوگندی که به قرآن خورده ایم عمل کنیم..." (روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۷۴ پنجشنبه ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷)

بار نهم هم که من آقای مهندس یازدهم را ملاقات نمودم، بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در منزل آقای مهندس جفرودی بود که وی به دستور آقای بختیار ترتیب ملاقات سه نفری بختیار، یازدهم و مرا داده بود. وقتی به همراهی سپهبد ناصر مقدم وارد منزل شدیم، آقای جفرودی اظهار نمود که آقای بختیار حاضر نشده و استعفا نامه اش را فرستاده است، من در آنجا با عده دیگری که هیچگونه آشنائی با آنها نداشتم و از حضورشان بی اطلاع بودم، روبرو شدم. آقای مهندس جفرودی آنها را بدین ترتیب معرفی کرد: آقایان دکتر سیاسی، مهندس یازدهم، دکتر بدالله سعایی، مهندس حق شناس، مهندس خلیلی و مهندس امیران نظام. در این ملاقات نیز هیچگونه سازشی با آقای مهندس یازدهم صورت نگرفت، بطوری که وقتی آقای یازدهم از من سؤال کرد: ارتش از دولت موقت پشتیبانی می کند؟ جواب دادم: ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است، ایشان گفت: پس ارتش با دولت موقت همکاری نمی کند، در صورتی که ما می خواستیم از رادیو اعلان کنیم که ارتش از دولت موقت پشتیبانی می نماید. اظهار کردم: نظر شورای عالی ارتش همانست که در اعلامیه ارتش نوشته شده و برابر مقررات، ارتش حق مخالفت در امور سیاسی را ندارد... حاضرین از شنیدن جواب من ناراحت شدند. این مورد را آقای مهندس جفرودی، بعد از انتشار کتاب "حقایق درباره بحران ایران"، در



روزگار نو آذر ۱۳۶۸

مصاحبه ای که هفته نامه "قیام ایران" علیه کتاب من برای ایشان ترتیب داده بود، چنین بیان کرده است: "... آقای بازرگان از ارتشید قره باغی خواست که ارتش طرفدارش را از انقلاب، از رادیو تلویزیون اعلام کند. ارتشید قره باغی از قبول این تقاضا امتناع کرد و گفت که ارتش اعلام بیطرفی کرده است... تیمسار مقدم پیشنهاد کرد که آقای بازرگان در صحبت تلویزیونی بگوید که ارتش پشتیبان انقلاب است و چون ارتشید قره باغی دیگر دسترسی به رادیو تلویزیون ندارد، مطلب خاتمه یافته تلقی می شود." (قیام ایران شماره ۹۲ جمعه ۱۵ تیرماه ۱۳۶۲)

xalvat.com

پس با توجه به مراتب مذکور و همچنین اظهارات صریح آقای مهندس جعفری و اینکه این مذاکرات برحضور ۷ نفر از دوستان آقای سنجابی صورت گرفته مسلم می شود که نه تنها قبل از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش، بلکه حتی بعد از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش نیز من هیچگونه سازشی یا آقای مهندس بازرگان نداشته ام و این گفته آقای سنجابی مانند سایر اظهاراتشان خلاف محض می باشد.

ثانیا "جای نهایت تعجب است که آقای سنجابی درباره ژنرال هایزر می گوید: "... تا اینکه هایزر ایران را ترک کرد و معلوم شد که این افسر احمدی مورد اعتماد کارتر چگونه آمد و چگونه رفت..." و فراموش می کند که این هایزر همان ژنرال هایزری است که ایشان، کمی جلوتر، در صفحه ۳۱۹ خاطرات خود گفته است که وی با دوستان ایشان مانند آقایان مهندس بازرگان و نامر میثاچی و بهشتی ملاقات می کرده و مداخلات غیرقانونی و جاهلانه ای در امور داخلی ایران داشته و بطور مستمر با عناصر انقلاب در ارتباط بوده است... و من نیز با ذکر دلایل و مدارک مسلم در کتاب "اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران" ثابت کرده ام که هایزر کسی است که سبب به قدرت رسیدن خمینی در ایران شد... تا خمینی دولت موقت بازرگان را تشکیل بدهد و آقای دکتر سنجابی نیز بطوری که خودش می گوید برای "اینکه عده ای از امثال همین پختیار و میره نگینند فلان کس اینقدر بی ارزش بود که حتی حاضر نشدند مقامی در دولت به او بدهند" وزیر امور خارجه خمینی بشود...

آقای سنجابی می گوید امرای ارتش سردرگم و بلاتکلیف بودند، در صورتی که اولاً بررسی اظهارات ایشان درباره وضع جبهه مخالفین در آنروزها، به خوبی نشان می دهد که این آقای سنجابی و دوستانش بوده اند که در اختلاف و سردرگمی بسر می برده اند نه امرای ارتش، چنانکه آقای سنجابی خود ضمن شرح خاطراتش در موقعی که برای ملاقات خمینی به پاریس رفته بود، چنین می گوید: "من به بازرگان گفتم که آقای خمینی فرمودند که ما (خودش و آقای بازرگان) فردا خدمت ایشان برویم و مطالبی در ارشاد و هدایت ما بیان کنند... فردا صبح که تلفن کردم خبردار شدم که مهندس بازرگان بی آنکه اطلاعی به من بدهد به سمت تهران حرکت کرده است..."

وچون همین اختلافات و سردرگمی آقای سنجابی و سایر همکارانش و مبارزه آنها



روزگار نو _____ آذر ۱۳۶۸

با همدیگر برای به دست آوردن مقام نخست وزیری خمینی بود که سبب شد آخوندها از موقعیت استفاده کرده بر مملکت مسلط شوند... و متأسفانه بطوری که مشاهده می شود، این سردرگمی جبهه مخالفین هنوز هم ادامه دارد.

xalvat.com

ثانیاً، امرای ارتش خود تصمیم گیرنده نبودند تا سردرگم باشند، بلکه ارتش همیشه مجری سیاست و دستورات دولت هاست. اگر سردرگمی یا پلاتکلیفی بر ارتش احساس شده، ناشی از تصمیمات رؤسای دولت ها بوده نه خود ارتش... امرای ارتش عملاً در مدت بحران نشان دادند که تا روز ۲۲ بهمن ماه ۵۷، تا آنجا که امکان داشت، در نهایت تصمیمیت از دولت آقای بختیار پشتیبانی کردند و دستورات دولت را به موقع اجرا گذاشتند. علاوه بر این، اگر آقای سنجابی مذاکرات جلسات شوراهای امرای ارتش را در کتاب "مثل برف آب خواهیم شد" یا بررسی های تاریخی "انقلاب ایران در پیشگاه تاریخ" مجله روزگار نو را بخواند متوجه می شود که آنزمان امرای ارتش و فرماندهان نیروهای مسلح که مسئولیت حفظ امنیت و استقلال کشور و تمامیت سرزمین ایران را بر عهده داشتند، با پیچیده ترین اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران روبرو مواجه بودند و بارها در شوراهای فرماندهان نیروهای مسلح این موضوع مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود که این مخالفین، هم میهنان ارتشیان می باشند و فرماندهان ارتش مکلف بودند در اوضاع و احوال تاریک و درهمی به وظیفه ملی و نظامی خود عمل کنند. همچنین اگر آقای سنجابی و همکارانش صادقانه و بیطرفانه وضعیت آنروز کشور و ارتش را مورد بررسی قرار دهند ملاحظه خواهند نمود که امرای ارتش واقعاً به ملت ایران و سرنوشت کشور علاقمند بودند و مسائل حیاتی مملکت را در نهایت وطنپرستی و ملت دوستی مورد بررسی و تجزیه و تطیل قرار می دادند. بطوریکه وقتی در اثر فعالیت های پنهانی ژنرال هایزر و همکاران آقای سنجابی - که خود ایشان آن را در صفحه ۲۱۹ خاطراتش ذکر می کند - بر برابر تمرّد مسلحانه نیروی هوایی و اغتشاشات در یگان های ارتش قرار می گیرند، در آخرین شورا به منظور جلوگیری از جنگ داخلی و انهدام کامل نیروها، بدون "سردرگمی"، به اتفاق آراء بیطرفی ارتش را تصویب و پشتیبانی خود را از خواسته های ملت بیان می کنند.

براینجا توضیح این نکته ضرورت دارد که در آنزمان برای ارتش سه راه حل بیشتر وجود نداشت: راه حل یکم، مقابله با مردم یا شدت عمل بود که نتیجه اش خونریزی فوق العاده، جنگ داخلی و برادرکشی و مداخله قشون خارجی می شد که نه اعلیحضرت نه شورای سلطنت نه دولت های شریف امامی و ارتشبد از هاری و بختیار و در نتیجه، به تبعیت از سیاست دولت ها، نه فرماندهان ارتش و ارتشیان، هیچکدام به این راه حل موافق نبودند و همگان خواستار راه حل سیاسی بودند که آقای بختیار آن را از ابتدای تشکیل دولت وعده می داد. راه حل دوم، همبستگی با خمینی بود که هیچیک از مقامات مذکور با این راه حل نیز موافقت نداشتند. راه حل سوم، بیطرفی ارتش در مناقشات سیاسی بود که فرماندهان و امرای ارتش به اتفاق آراء آن راه را انتخاب کردند.